

# "یک پیشخدمت لایق"

مترجم :

Rampo san

کاری از تیم :

Flaxen Guys

ویراستار :

Lack Wood



@Flaxen\_Guys

کلینر :



@Flaxen\_Guys

Rlin

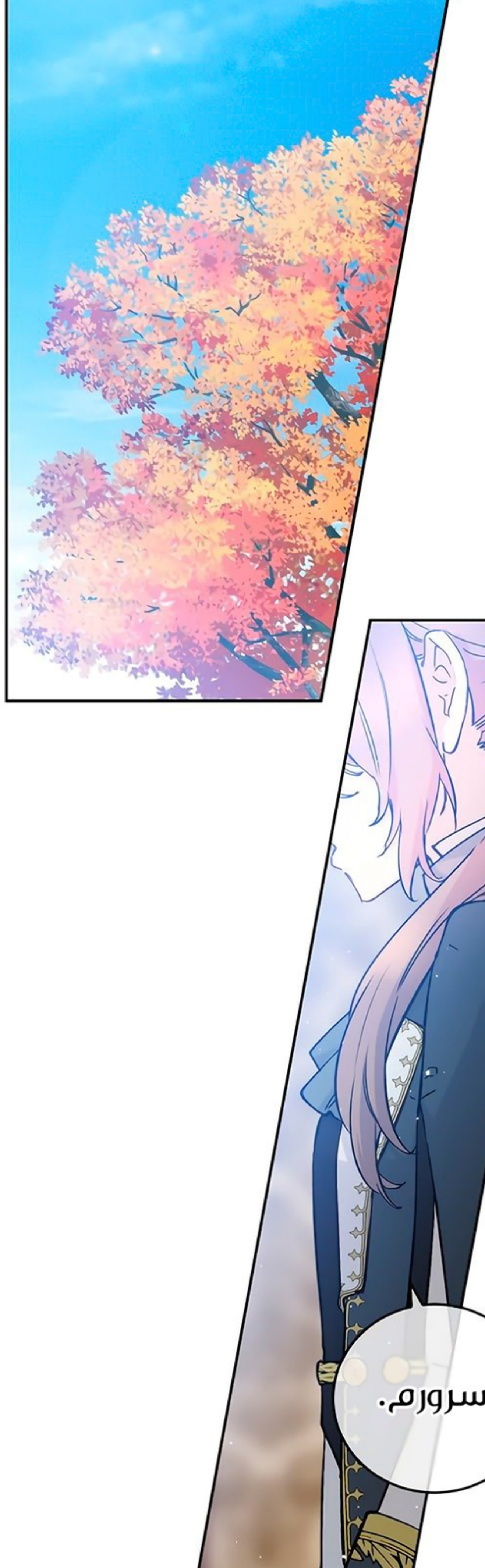
تایپیسٹ :



@FlaxenGuys

Mika Nozen





سرورم.



وزیر امور داخلی  
برای ساعت ۲ بعد  
از ظهر درخواست  
ملاقات دارن.

چی کار  
داره؟



می‌خوان راجع  
به هرچ و مرجهای  
اخیر شرق باهاتون  
صحبت کنن.

و چند تا  
سندم هست  
که باید امضاء  
کنین.



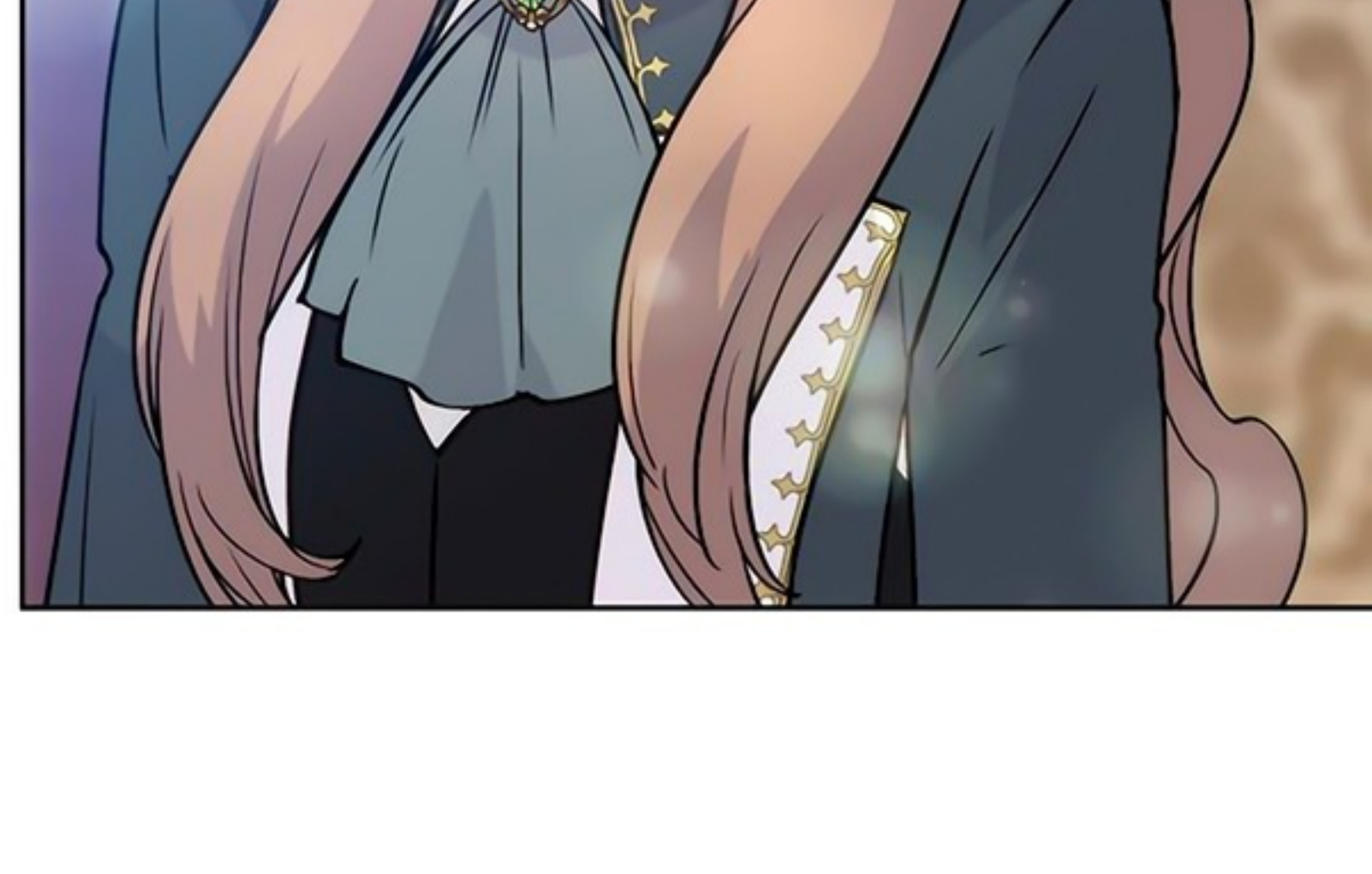
بر اساس  
اهمیتشون دسته‌بندی  
کردم. اینا اسنادین که  
باید فوری بررسیشون  
کنین،

اسنادی که لازمه  
دقیق بررسی کنین  
و اسنادی که خیلی  
ضروری نیستن.



عالیه  
ماری.

به کارآمدتر  
تو کارآمدتر  
شدیم.





ممنونم.

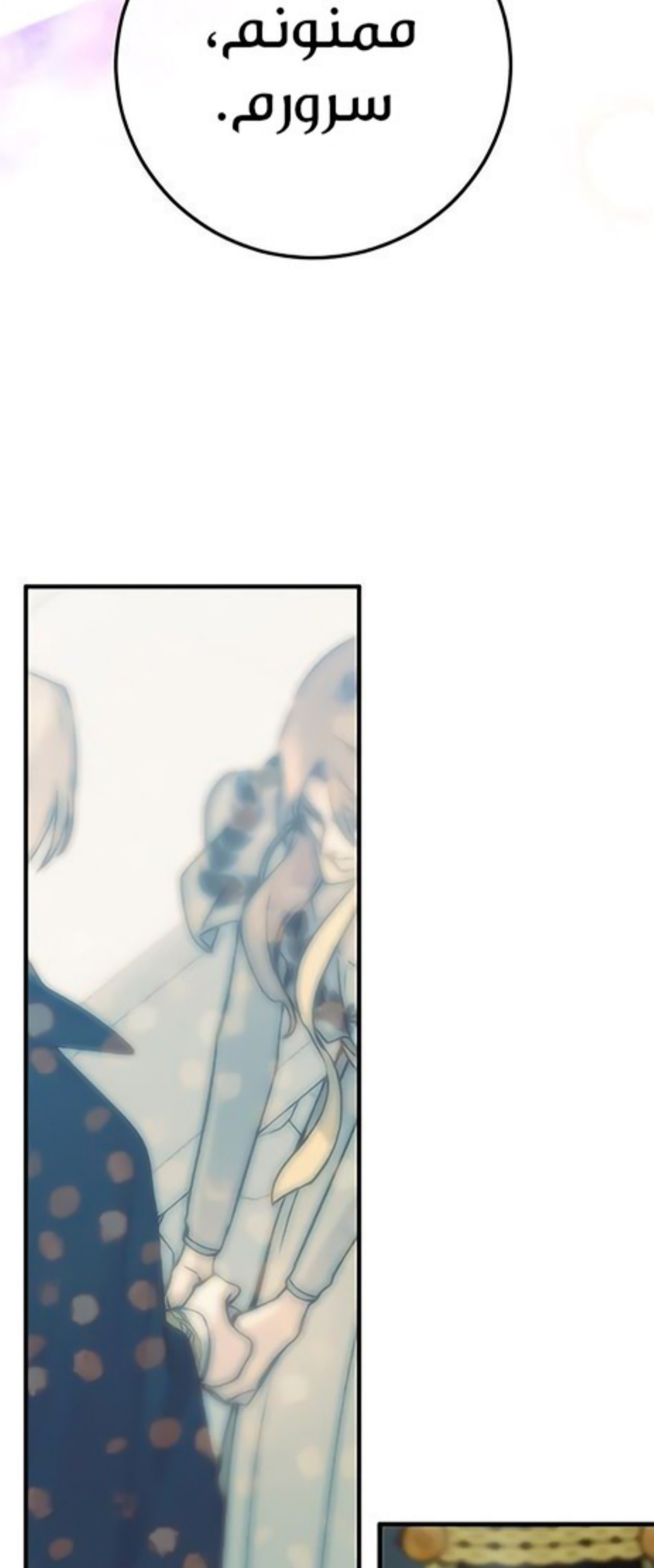


همیشه فکر می‌کردم  
به احمق که هیچ کاری  
ازش برنمیاد.

تمام مدت داشتم  
به روزایی که تو قصر  
پادشاهی کلویان زندانی  
بودم، فکر می‌کردم.



واقعاً  
خوشحالم...



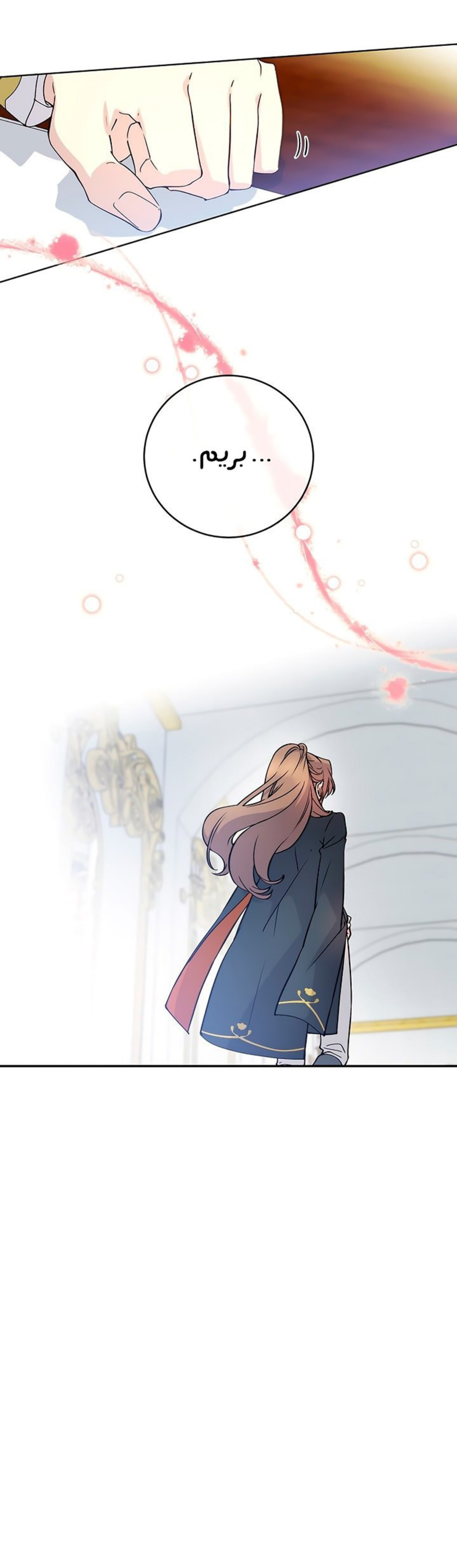
خیلی  
خوبه که تو  
اینجایی.

ممنونم،  
سرورم.



بیا  
باهم...





...بریم.

يك پيشخدمت لايق

# نورگيس

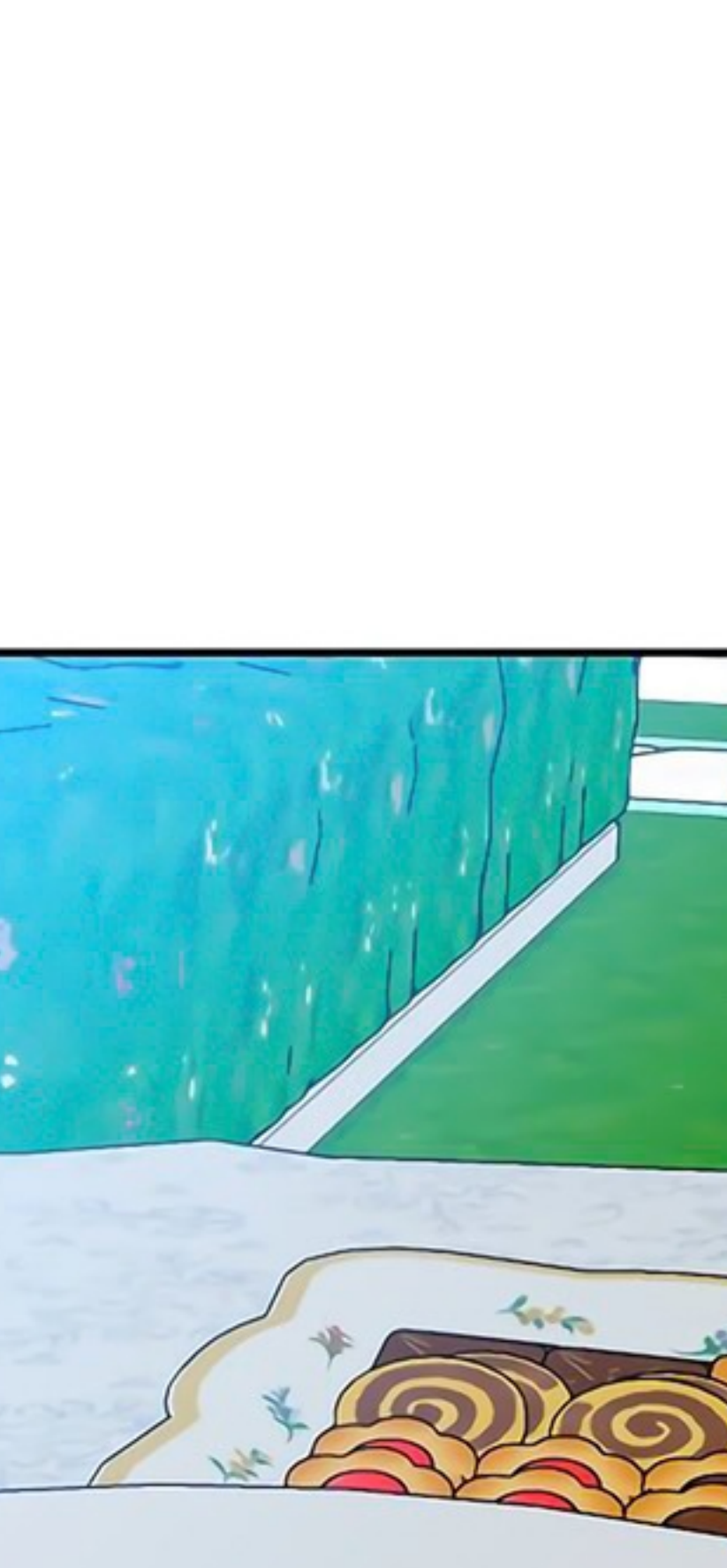
طراح: sanho نویسنده: yuin



مراسم انتخاب  
همرولعهده نزدیکه.  
یعنی ولعهده کی رو  
انتخاب می کنه؟



هیچ حدس  
نمی تونم بزنم. اون  
هیچ وقت در موردش  
حرف نمی زنه.



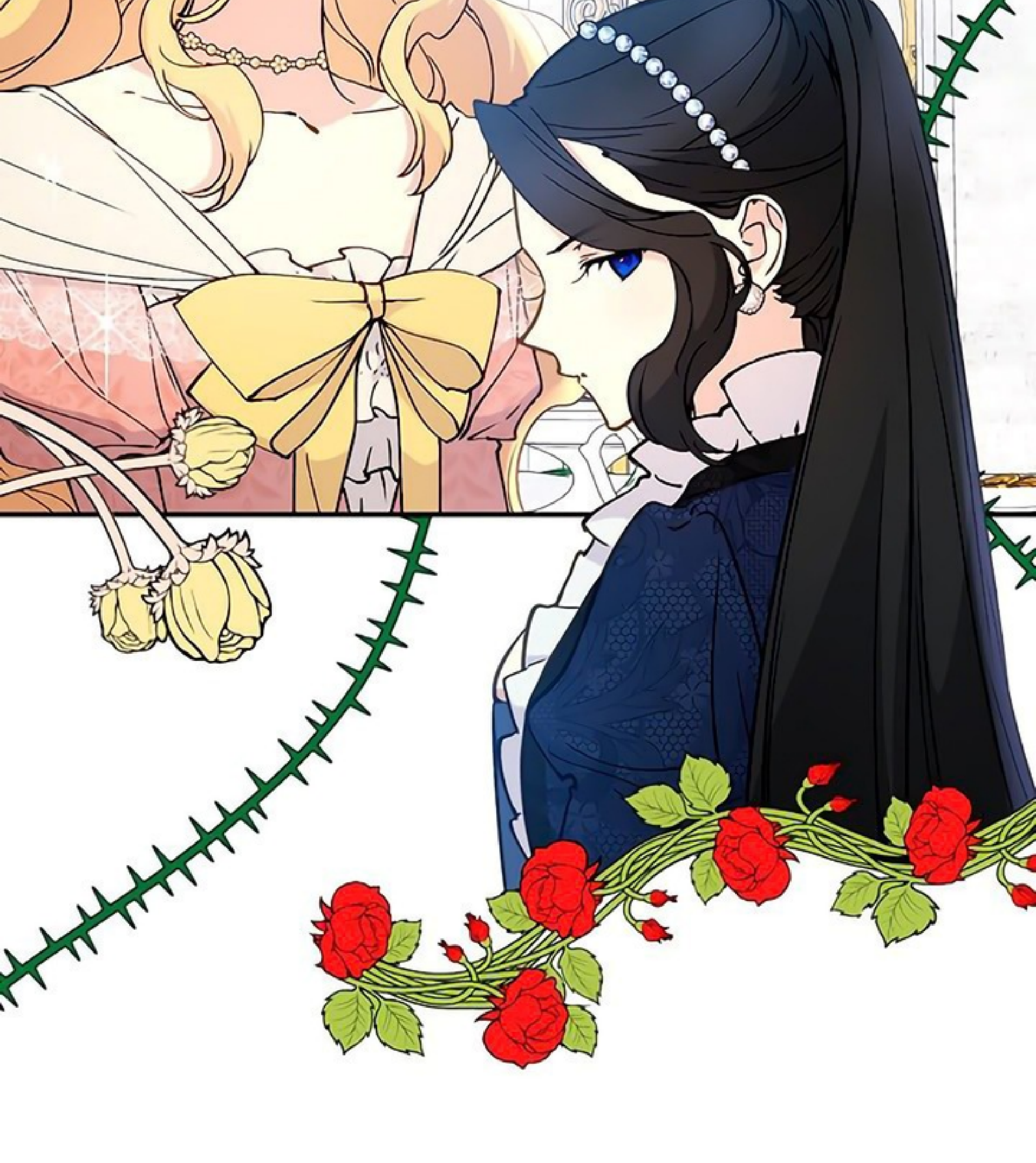
خب، بالاخره  
خود ولعهده به تقو  
انتخاب می کنه.

به هر حال،  
کاری از دستم  
برنمیاد.



آه.

خیلی وقت  
بود که ندیده  
بودمت، بانو  
هیلدرون.





دروود بر  
دلفین ریچل.

نموج خواوم  
مطرح کنم  
...

حالت  
خوبه؟

بله،  
بانو ریچل.

اون که باهم  
رژمن بورن،  
پس چرا الان نه  
همدین؟

خیلی وقته با  
همدیگه معاشرت  
نکردیم، پس لطفاً هر  
وقت کاری نداشتی  
به قصر ستاره بیا!

ممنونم،  
حتماً به دیدنتون  
میام.

فقط از  
روی ادب...  
درسته؟

ناشی

اهم...  
راستش،  
من باید برم و  
دستورات ولیعهد  
رو اجرا کنم...

خدای من!

معذرت می‌خواوم که  
با این همه مشغله اینجا  
معطلت کرده‌م. برو  
به کارت برس، مراقب  
خودت باش.

تعظیم





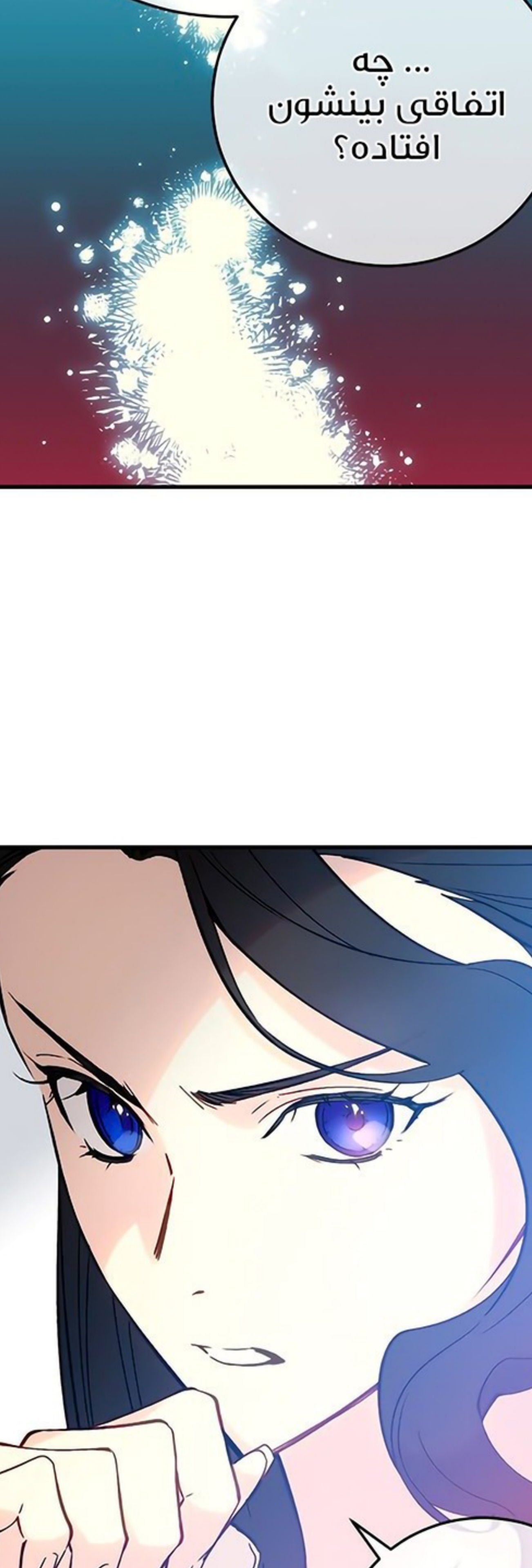
باور نکردنی  
نیست؟



'راستش من  
باید برم و دستورات  
ولیعهد رو اجرا  
کنم، هاه.



انگار حالا که  
مهربانی و لطف ولیعهد  
رو جلب کرده، دیگه به  
توجه ما نیازی نداره.



فکرشو  
بکنین...

بانوی من، شما  
نمی‌خواین بدونین  
وقتی ولیعهد و بانو هیلدرون  
برای بازرسی به منطقه  
جنوب غربی رفته  
بودن...

چه  
اتفاقی بینشون  
افتاده؟



منظورت  
چییه؟ بانو  
ریچل؟

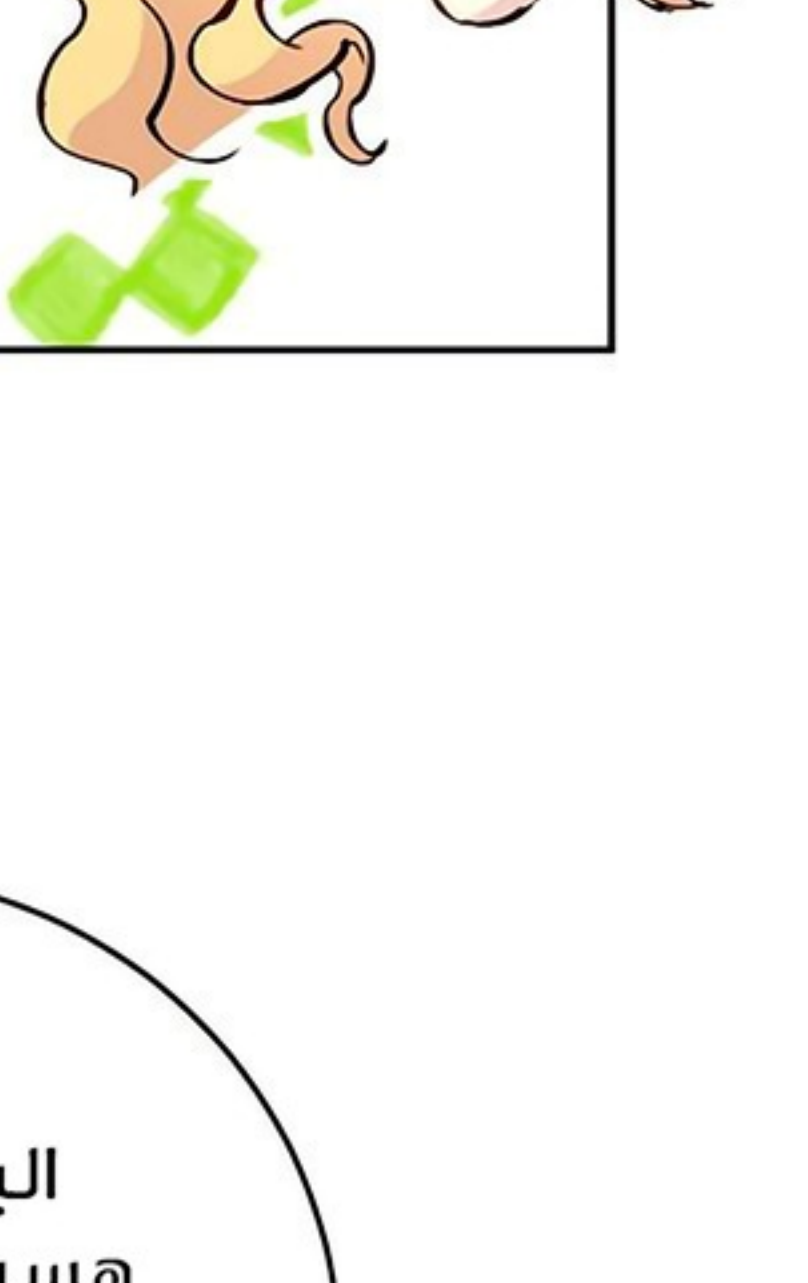
فکر نمی‌کنین  
از وقتی ولیعهد و  
بانو هیلدرون برگشتن...  
رفتارشون عجیب  
شده؟



در واقع باید  
گفت حس نمی‌کنین  
به هم نزدیکتر  
شدن؟



با اینکه اون  
یه پیشخدمت ساده‌س،  
ولی انجام کارای مهم رو  
به اون سپردن...



البته، موقعیم  
هست که بعضی از  
پیشخدمتای رده بالا به  
عنوان منشی خدمت  
می‌کنن،



ولی در واقع،  
بانو هیلرون اونقدر  
هم رده بالا نیست،  
هست؟

یعنی تو می‌گی  
موقعی که ولیعهد و  
اون پیشخدمت پست توی  
منطقه‌ی جنوب غربی  
بودن...



... کار خطایی  
ازشون سر زده؟

خدای من،  
چطور ممکنه از  
همچین چیزی خبر  
داشته باشم؟



اونا  
فقط...

مدت طولانی‌ای  
رو کنار هم بودن.



تو این مدت  
چه اتفاقی ممکنه  
افتاده باشه...؟



نه...

مشت کردن

امکان  
نداره.





امکان ندارد  
کسی به دست کاری  
ولیعصر همجنین کاری  
بند



به هر حال،  
چی کار می‌تونیم  
بکنیم؟

؟....

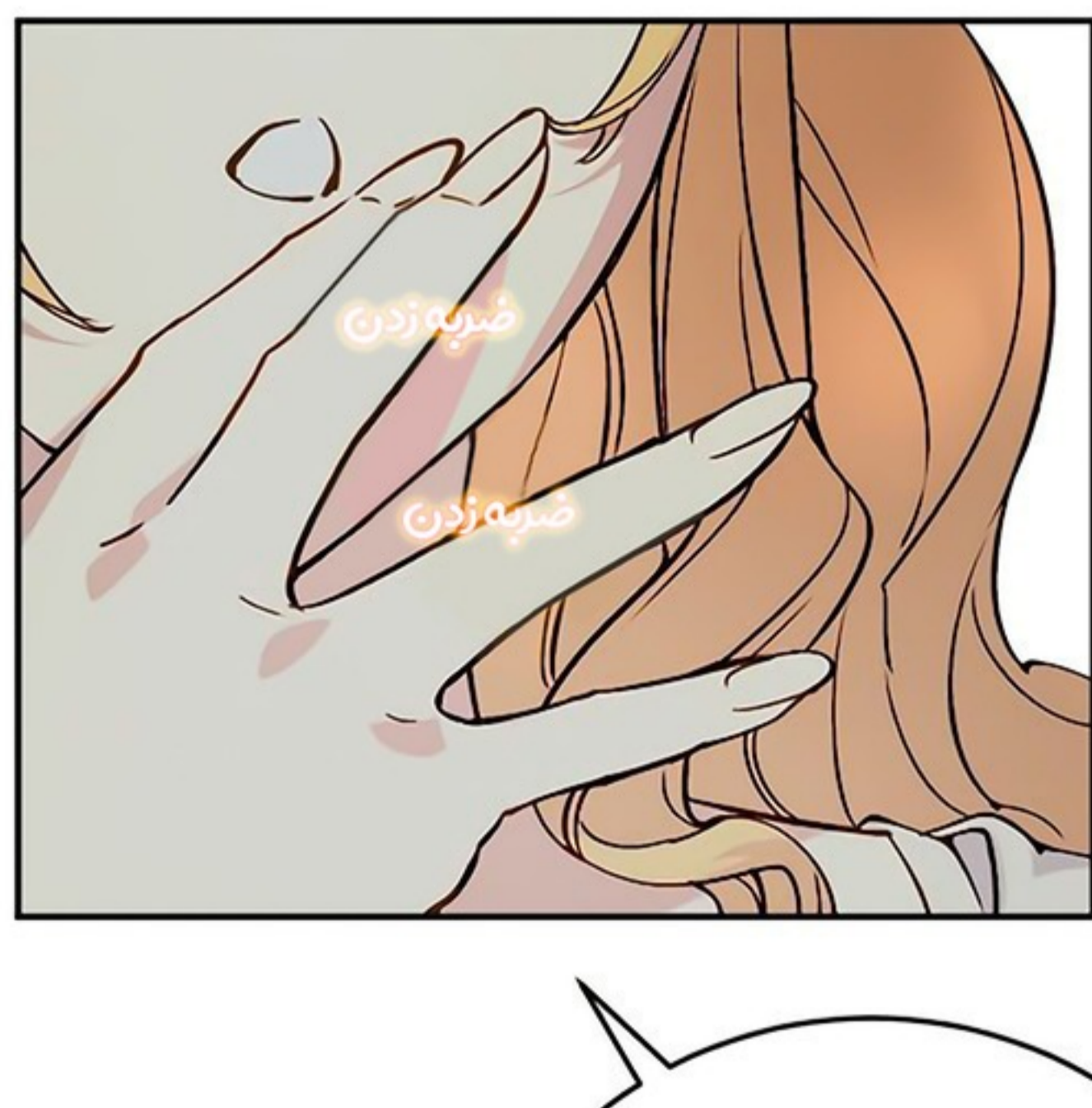
راستشو بخواین،  
با اینکه نمی‌خوام  
تسلیم بشم، ولی فکر  
می‌کنم...

در آخر شما  
به عنوان شاهدخت  
انتخاب می‌شین.

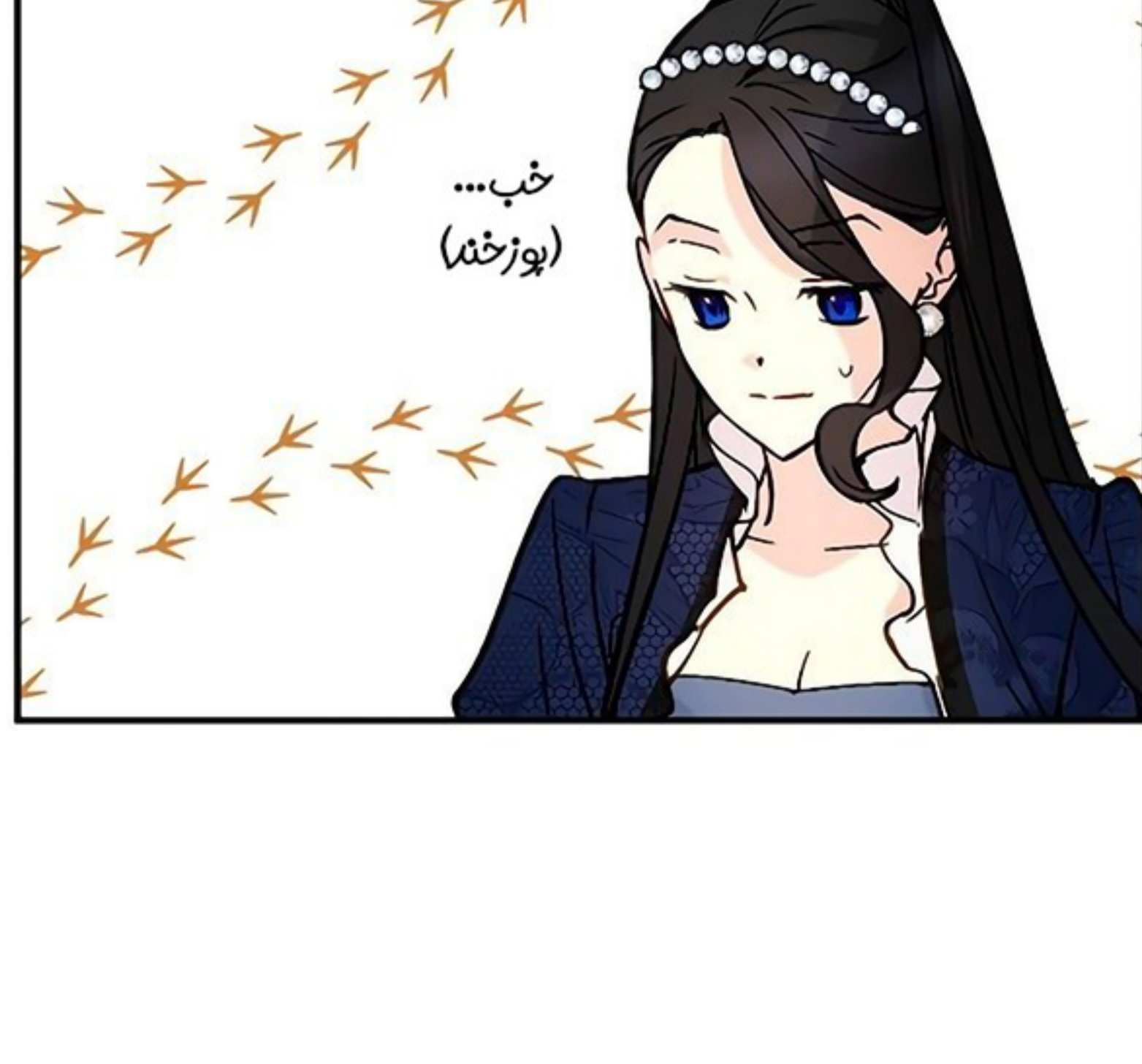


هنوزم  
خانواده‌های ما  
تفاوت زیادی با  
هم دارن.

کاری از  
دست من  
برنمید.



افتخار بزرگیه  
که به شما ببازم،  
بانو آریل.



خب...  
(پوزخند)

این  
اتفاق نمیفته،  
ولی فقط...



محض  
احتیاط...

اگه،  
کسی...

از ما به اون  
پیشخدمت بی‌اصل  
و نسب که فقط یه برده‌ی  
جنگیه توی شاهدخت  
شدن بیازه...

واقعاً  
تحقیق‌آمیزه.

اونقدر  
تحقیق‌آمیزه  
که می‌خوام  
بمیرم.

...  
منظورت چیه، بانو  
ریچل؟

چطور ممکنه  
یه پیشخدمت که  
نه اصل و نسبی داره  
ونه حتی مقام بالایی  
داره،

بخواد  
شاهدخت بشه  
!؟...

اگه  
ناراحتتون کردم،  
عذر می‌خوام.

فکر نمی‌کنم  
این اتفاق بیفته،  
ولی...

من  
اتفاقی شایعاتی  
شنیدم.

اگه اون  
پیشخدمت شاهدخت  
بشه، جدا از نظر مردم،  
درمورد من.

اونقدر درمورد شما چه  
فکری می‌کنم؟ اون جایگاه و  
احترامی که از طرف خانوادگی  
گرنند دوک سولین بهتون  
رسیده، چی می‌شه...؟





این  
اتفاق هرگز  
نمیفته!

ما باید به اون یه  
درس درست و حسابی  
بریم تا بایگهشو  
بشناسه.

باختن به اون  
عوضی؟ من؟! امکان  
نداره.

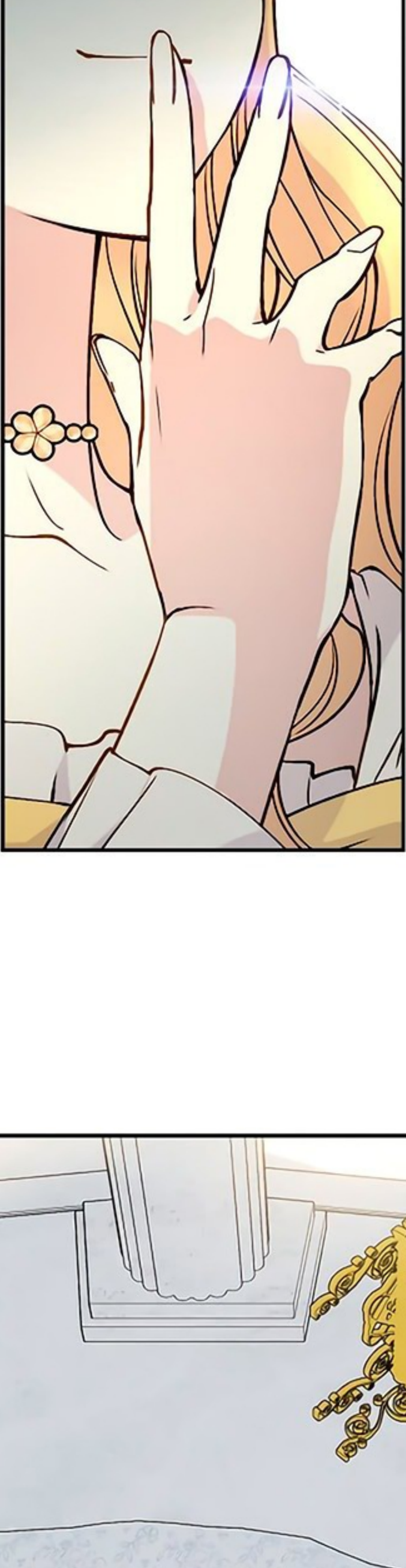
ولن واضحاً،  
صیح و صحت از اون  
خوشم نمیومد!



الانم  
نمیزارم همین  
اتفاق بیفته!

قدم

قدم



...خیلی  
راحت بود.



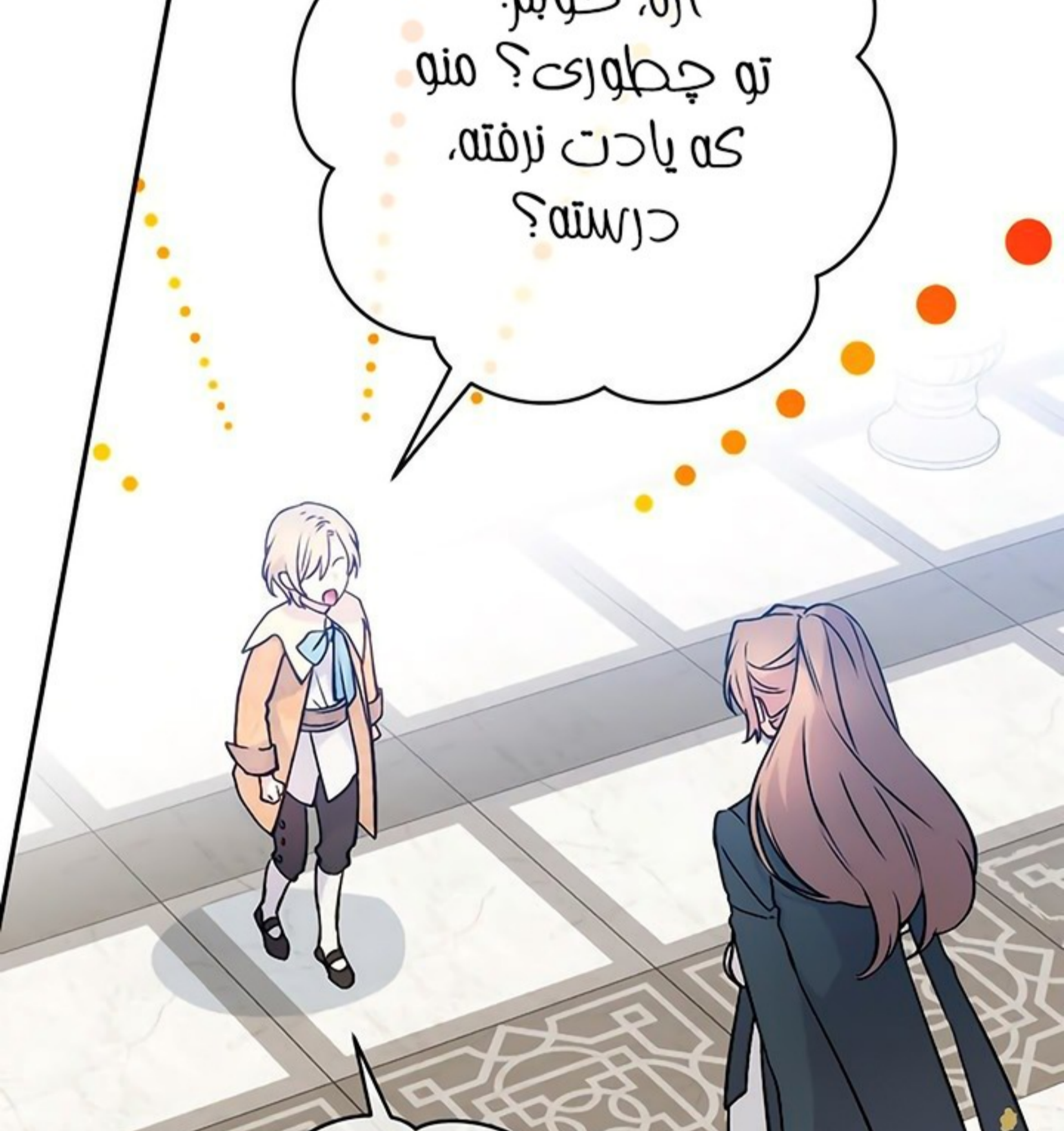


ماری!



شاهزاده اسکار!

حالتون خوبه؟



آره، خوبم. تو چطوری؟ منو که یادت نرفته، درست؟

اگه یادت رفته باشه، دعوات می‌کنم!



معلومه که یادم نرفته. چطور می‌تونم همچین شاهزاده‌ی نازی رو فراموش کنم؟

من ناز نیستم!

من باحالم، نه ناز!



آه، عزیزی خواهم شاهزاده‌ی پاجال.

این درست!



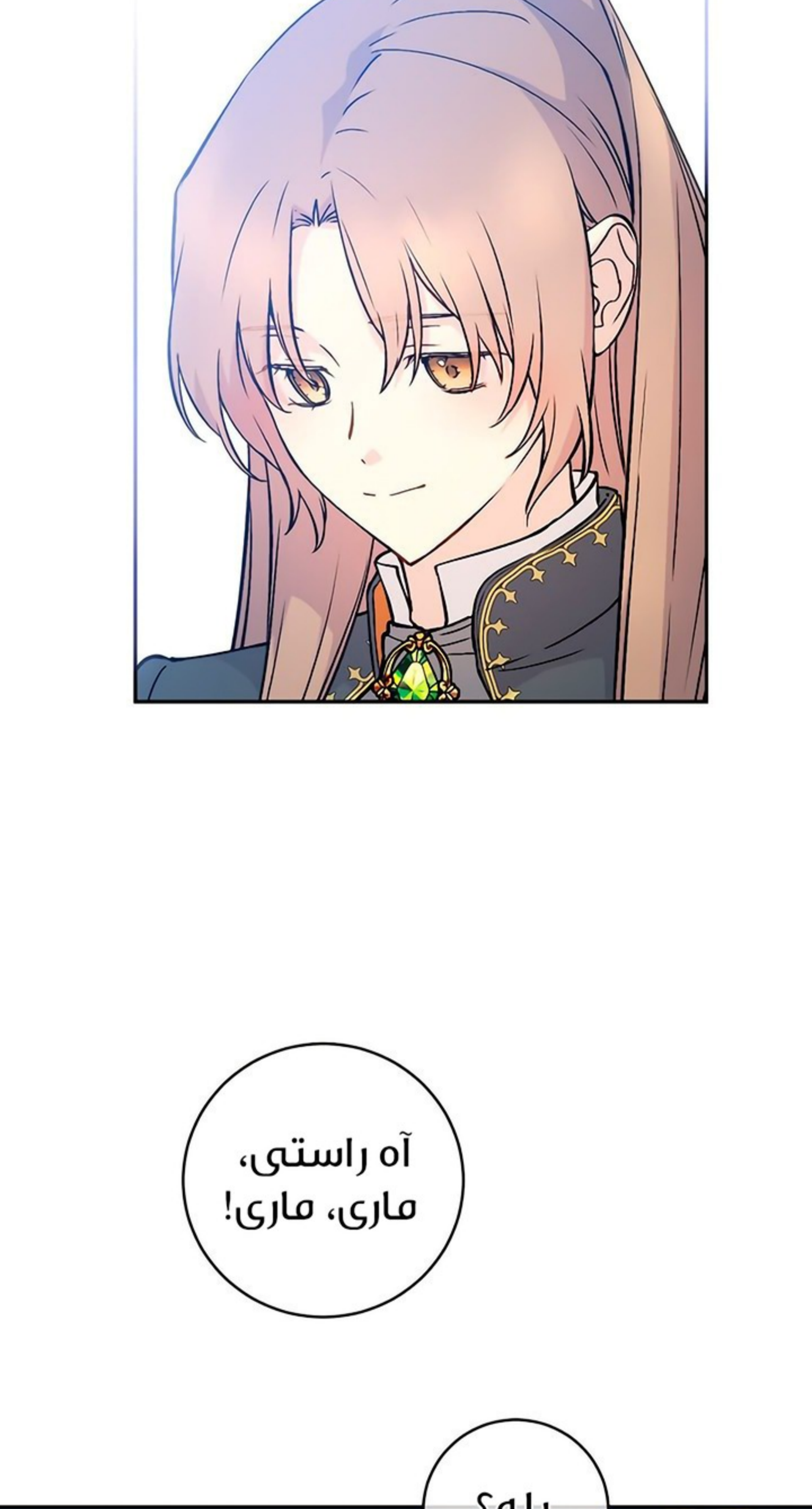
خوشحالم نه می‌بینم با اینکه تو قصر زندانی شده، ولی هنوز بانگام.



آه راستی، ماری، ماری!

بله؟

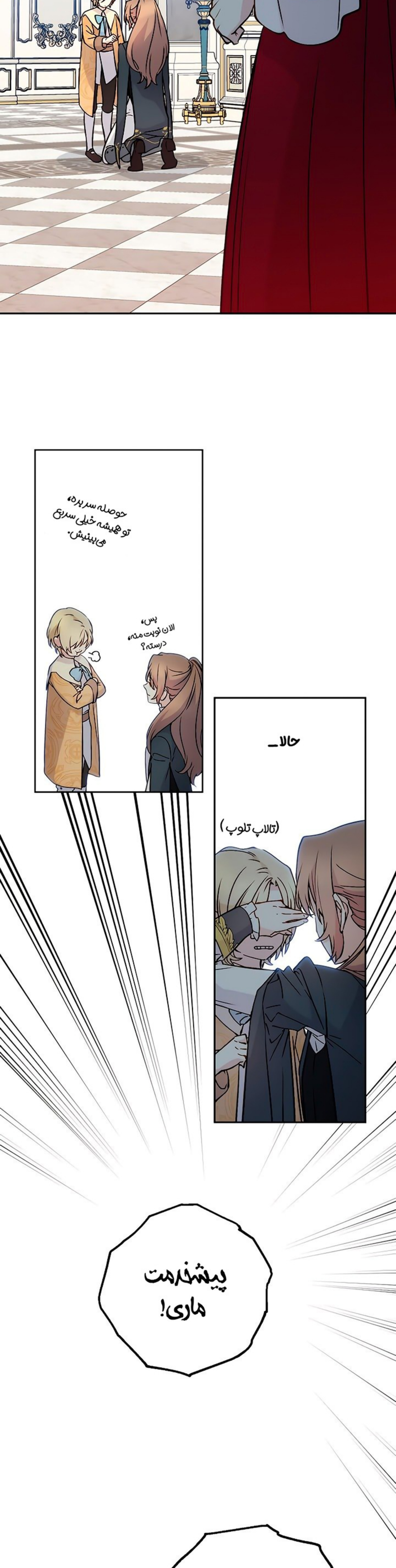
من چند تا جادو تمرین کردم تا بهت نشون بدم!







یا شربت‌بندی کنید.  
مطمئنم که این دفعه من  
بزرگه می‌شم. پس خودتو  
آماده کن!



حاصله سریده  
تو همیشه خیلی سریع  
می‌بینیش.

پس  
الان توپت منه  
درسته؟



حالا-

(تالاب تلوپ)

پیشنهادت  
هاری!

چی کار  
داری می‌کنی؟!

پطور جرأت  
می‌کنی این طوری  
باشهزاده رفتار  
کنی؟!

همین الان  
این گستاخی رو  
تموم کن!!

